

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله
الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله
تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

رسیدیم به دلیل نهم، که بعض فقهاء اعتماد بر آن کردند مثل محقق اراکی قدس سره و
عده‌ای از فقهاء هم متعرض شدند ولی پاسخ دادند. ولی ایشان اعتماد کردند بر این وجه.

حاصل وجه این هست که در موارد توریه و امکان توریه که گفته می‌شود اکراه در این جا
صادق نیست، چون امکان توریه وجود دارد مخلص وجود دارد، مقرّ وجود دارد پس اکراه
صادق نیست، بنابراین اگر شخص که توجه دارد به توریه و دهشت و وحشت و طوری هم
نیست که خائف باشد و این‌ها، اگر بیاید معامله انجام بدهد، بیع انجام بده و توریه نکند،
بگوید بعث، اشتريث، توریه نکند این بیع وّقع صحیحاً. چون اکراه صادق نیست در این جا، و
آن هم اراده کرده، پس صحیح است.

این وجه می‌گوید که در این جا ولو این که این شخص از نظر این که معنا را قصد بکند یا
قصد نکند مختار است، ولی از نظر به کار گرفتن این واژه‌ی بعث، الفاظ انشاء، از این
نظر مقرّی ندارد. این باید یک بعث بگوید یا یک اشتريث بگوید. و الا آن مکړه بالای سر او
ایستاده، پس بنابراین آن تنطّق به الفاظ انشاء باید بکند. پس بنابراین نسبت به تنطّق به
الفاظ انشاء مقرّی ندارد. راه تفصّی وجود ندارد. وقتی راه تفصّی وجود نداشت، پس
اکراه بر این الفاظ حقیقتاً صادق است. و وقتی حقیقتاً بر این الفاظ اکراه صادق بود پس
اثر این الفاظ را شارع برمی‌دارد. رُفع ما استکرها علیه. وقتی اثر این الفاظ را شارع
برداشت پس مُنشأ که با این انشاء و با این الفاظ باید تحقق پیدا بکند، محقق نخواهد شد.
چون سببش، سبب این چیست؟ الفاظ است به اضافه‌ی قصد معنا. این است. هر کدام از
این دوتا نباشد اثر مترتب نمی‌شود. حالا این جا لفظ وجداناً هست اما اثرّاً شارع برداشته،
گفته اکراه است. پس جزء العلّة، جزء الموضوع، جزء المقتضی، هر چه بگویید، وجود
ندارد پس اثر هم که مترتب بر این است که یک لفظ غیر اکراهی به قصد تحقق آن مفاد،
آن مضمون، بیع است شراء است اجاره است، هر چیز دیگری هست از امور، این محقق
نشده. و به قول مرحوم محقق همدانی قدس سره، ایشان این مطلب را خیلی تشدید
کردند و توضیح دادند تقریباً یک صفحه، ولی بعد خب مناقشه می‌کنند ایشان می‌فرماند
اصلاً در باب ایقاعات و عقود، در این ابواب اصلاً اکراه بر آن واقع البیع، واقع الشراء، واقع
العقود یا ایقاعات، بر آن امر درونی و ضمیری و باطنی امکان ندارد، اگر آن‌ها اکراهی
هست برای همین سبب است برای این انشاء است برای این الفاظ است. و الا بر خود او
که نمی‌شود اکراه کرد، مگر از کسی که مطلع بر سرائر است. این چه می‌داند که این...

می‌گوید خب بله انجام دادم. پس بنابراین در حقیقت اکراهی که در این ابواب متصور است به همین الفاظ است و چیز دیگری نداریم که بر آن اکراه صادق باشد و شارع هم که این را فرموده برداشتم.

می‌فرماید که «بل لا يتحقق الاكراه في الحقيقة في اغلب الموارد من العقود و إيقاعات كالبيع و الإجارة و الطلاق و النكاح و غير ذلك الا بالنسبة الى ايجاد السبب أعنى لفظ العقد لأنّ ايجاد حقيقة هذه الأشياء يتوقف على قصد الإنشاء و هذا امرٌ (قصد انشاء) امرٌ معنويٌّ لا يُعقل الاكراه عليه الا من المطلّع على السرائر، ففي الحقيقة ليس الاكراه على البيع الا الاكراه على السبب» هر جایی که می‌گویند اکراه بر بیع شده، بر طلاق شده، بر چه شده، این بر آن سبب است، نه بر آن قصد تحقق آن معنا و آن مُنشأ. آن یک امر درونی است. «على السبب الذي هو لفظة بعث الذي هو كاشفٌ عن ايقاع البيع في الخارج بحسب الظاهر من بناء العقلاء على العمل على طواهر الالفاظ، إذا عرفت ذلك فنقول إنّ الشارع رفع اثر هذا الشيء المكره عليه» بعد این را توضیح می‌دهند به این بیان، بیان اول‌شان این است که... همین که عرض کردیم که بالاخره آن بیع حقیقی؛ آن اجاره، آن نکاح، آن طلاق بخواهد محقق بشود، آن مُنشأ، این توقف دارد بر چی؟ بر این سبب. که بگوید طالق، آن‌جا بگوید بعث، آن‌جا بگوید اشتریت، آن‌جا بگوید آجرت، و هكذا. توقف بر این دارد. و وقتی شارع می‌گوید من اثر این‌ها را برداشتم، چون تو مکره هستی، نسبت به این، مفزّی بر این نداری، که نگویی بعث، نگویی آجرت، نگویی طالق. من این را برداشتم، خب وقتی اثر این را بردارد پس یعنی مُنشأ محقق نمی‌شود چون مُنشأ اثر این است. این یک بیان.

بیان دوم ایشان این هست که «أنّ البيع الواقعي الذي يترتب عليه الاثر في نظر الشارع، يكون جميع اسبابه المستندة الى البائع إختيارياً» می‌فرمایند که آن بیع واقعی که یک اثری شارع بر آن مترتب کرده که اثر بر آن بیع واقعی چیه؟ ملکیت است مثلاً، زوجیت است یا بینونت بین الزوجین است در طلاق. آن اثری را که شارع مترتب کرده است در بیع واقعی، طلاق واقعی، اجاره واقعی، آن اثر یکنون جمیع اسبابه المستندة الى البائع إختيارياً، باید تمام اسباب آن اختیاری باشد اکراهی نباشد. این اختیار این‌جا یعنی اختیاری، یعنی اکراهی نباشد. هم‌ا‌ش باید اختیاری باشد و اکراهی نباشد. به ادله‌ی اکراه می‌فهمیم. و این‌جا همه‌ی آن که دخیل است در آن اثر نهایی غیر اکراهی نیست بله یک بخشی از آن غیر اکراهی هست، که آن اراده باشد اما لحظه که اختیاری نیست مجبور است که بگوید اگر نگوید پدرش را درمی‌آورند.

س: دلیلش چی شد؟

ج: دلیل آن این شد که باید.... آن اثر را شارع بر چه مترتب کرده؟ بر یک چیزی که تمام اجزاء آن باید غیر اکراهی باشند.

س: دلیل این چه هست؟

ج: بخاطر ادله‌ی اکراه.

س: چرا؟ ادله‌ی اکراه می‌گوید من کلّ مکره را برداشتم، یعنی الانشاء المکره را برداشتم، الانشاء المکره اول الکلام است که به واسطه‌ی اسباب کلیّه‌ی اختیاریه اگر نباشد برداشته می‌شود یا نه اگر یکی هم اختیاری بود بقیه‌ی آن اکراهی بود این را من

برداشتیم؟ اول الکلام است دیگر؟ رفع ماستکرها را شما چطور این جوری می‌فهمید؟ که من چیزی را ... رفع ما استکرها یعنی آن ما استکرها ما اُکره علیه که در مقابل آن فعل اختیاری است، اختیاری چیزی است که همی اسباب آن اختیاری باشد غیر از آن می‌رود تحت ادله‌ی ماستکرها، این اول الکلام.

ج: ببینید این هم در حقیقت بخواهند تأمل درست در آن بکنیم برمی‌گردد به آن قبلی. و آن این هست که بالاخره شارع اثر را که آن انتقال باشد مثلاً در بیع ملکیت باشد یا بینونت باشد این را مترتب کرده بر چی؟ بر یک سببی. که عبارت است از انشاء، از گفتن این الفاظ مع القصد. بر این مترتب کرده.

خب ادله‌ی رفع ماستکرها علیه بخصوص اگر ابواب معاملات را می‌گیرد ابواب طلاق را که دارد می‌گیرد، آن‌هایی که خود امام هم تطبیق فرموده، در آن روایات، خب گفتیم آن قصدش که معلوم است که نمی‌شود، امر اختیاری است آن مورد اکراه نمی‌تواند واقع بشود. امر درونی است. پس آن‌جا آن که نمی‌شود از آن فرار کرد، آن لفظ طالق است که بگوید که بگوید هر چیزی که بین آن مکره‌ها، آن را چیز می‌دانند طالق باید بگوید، خب از این می‌فهمیم که پس اجزاء هم باید ... چون جزء هست دیگر، امام هم تطبیق فرموده، پس اجزاء آن چیزی که اثر بینونت بر آن متوقف است یا انتقال بر آن مترتب است یا سایر معاملات و این‌ها، این باید همه‌اش اختیاری باشد به شهادت این که این‌جا با این که یک جزء آن غیر اختیاری است در طلاق، یک جزء آن فقط غیر اختیاری است امام تطبیق فرمودند. پس اگر جزء آن هم شد، امام تطبیق می‌فرمودند، بنابراین معلوم می‌شود باید کل اجزاء منطبق علیه اکراه نباشد.

س:

ج: حالا فعلاً تقریر این کلام را داریم می‌کنیم که آقای همدانی اول فرموده توضیح ذلک آن‌جور، بعد فرموده و الحاصل دوباره به این شکل.

حالا دیگر همان بیان آسانش همان بود که اول گفتیم، که بابا این دخالت دارد یا ندارد؟ حدیث رفع می‌گوید هر چیزی که من اثری بر آن بار کردم در حال اکراه ندارد؛ برداشتیم. حالا این اثر چه کلّ الدخلی باشد چه جزء الدخلی باشد. این تقریر است.

بر این استدلال هم وجوهی از مناقشه بیان شد.

مناقشه‌ی اول، حالا به ترتیب اعظم بخواهیم بگویم چون محقق همدانی اقدام از همه‌ی مناقشین است که ما اطلاع داریم بر ایشان. از ایشان شروع می‌کنیم.

ایشان دو تا اشکال کرده. یک اشکال نقضی و یک اشکال حلی. اشکال نقضی ایشان این است که یک فرعی را فقهاء بیان کردند که اگر کسی مکره بشود بر این که یا بیع صحیح انجام بدهد یا بیع فاسد، و این بیع صحیح را انتخاب کند. مثلاً به او گفته شده است که یک چیزی که... خمر بفروش یا فرش خودت را بفروش، خب بیع خمر فاسد است مثلاً. ولی فرش نه، بیع آن صحیح است این آمد فرشش را فروخت، فقهاء این‌جا گفتند که بیع صحیح است چون بر این که اکراه نداشته، مخّص داشته همان خمر را می‌فروختی. که ذاتاً باطل است. و حال این که این‌جا هم چه هست؟ در اصل این که بیاید بعث بگوید چه داشته؟ مفّری نداشته، حالا باید بگوید بعث الخمر یا بگوید بعث الفرش. ولی بعث را که باید می‌گفت. اگر این حرف شما درست باشد خب این‌جا هم باید بگویی که معامله نسبت به

صحیح هم باطل است. و حال این که این جور فتوا نمی دهند. این نقض آن است.

می فرماید: «هذا و لكن يُشكل هذا الفرق بما ذكره من التفرع من أنه لو أكره على إيقاع بيع صحيح أو فاسد، فأختار الصحيح يقع البيع» چرا يقع البيع گفتند؟ «لعدم حصول الاكراه بالنسبة إليه» نسبت به بیع صحیح که اکراه نداشته. «مع أنه لا شبهة في كون لفظ بعث الذي أنشأه لإيقاع الصحيح هو مكره عليه» همان بیانی که این جا می گوید. «لكونه الجامع بينهما» بیع، این جامع بین است یعنی هر دو جا احتیاج به آن هست. «و ارتفاع اثره موجب لعدم تحقق البيع في الخارج» اثر این بعث هم وقتی برداشته شد این که بیع در خارج محقق نشده باشد. «ولو في ضمن الصحيح، مع أنهم لا يلتزمون به» خب این نقض به این جا و مواردی شبیه به این، به این نقض می شود. حالا این جا بیع است، توی طلاق هم همین جور می شود توی اجاره هم همین جور می شود توی جاهای دیگر هم همین جور است. این جواب نقضی ای که دادند.

حالا این جواب نقضی البته برای کسی که ملتزم به این باشد خب بله مشکل درست می کند، اما برای مستدل نه، می گوید این جا هم من می گویم صحیح نیست. مگر اجماع داریم بر این که نتوانم بگویم؟ اگر قطعی بود اجماع مسلمی بود دلیل مسلمی بود خب حالا نقض می شد. ولی خب این جا هم نمی گویم، این جا هم می گویم بله. باطل است.

و اما حلاً، حلاً ایشان می فرمایند که ما در حل دائر مدار این هستیم؛ تحلیل ها و این ها به درد نمی خورد، باید ببینیم عرفاً موضوع اکراه صادق است؟ مکره علیه می گویند یا نمی گویند؟ اگر کسی می توانست بگوید بعث و توبیه بکند، بلاهش و وحشه، توجه هم دارد بلد هم هست هیچ محذوری از این در نمی آید، الان هم توجه دارد به این، آیا این آدم اگر آمد گفت بعث، عرف می گویند آقا این مکره علیه است؟ بخاطر این که این لفظ آن را که شما آمدید توی مدرسه این جور محاسبه کردید، این لفظ را اگر نگفت راه و چاره ای ندارد ... یا می گویند که نه این بیع مکره علیه نیست؟ نمی آیند اعمال این جور دقتی بکنند بگویند این لفظ مفّری از آن نیست. بلکه می گویند این معامله آیا مکره علیه بود؟ می گویم نه، می توانست که از آن فرار بکند هیچ مشکلی هم نبود. ملاک در تطبیق ادله این است، عرف این را مصداق دارد می بیند. می فرمایند: «و بالجمله الظاهر عدم كون ذلك مناطاً في رفع الاثر بل المناط هو صدق كون الفعل مكرهاً عليه» مناط این است. «و لا يصدق عليه ذلك» این مکره علیه بودن، «بعد إختيارية واحد من مقدماته كما لا يخفى» همین که بعضی از مقدمات آن اختیاری است همان قصد. خب بابا قصد نکن، حالا ناچار هستی که بعث بگویی، اما چرا معنا را قصد می کنی؟ خب قصد نکن، همین که قصد کرد، عرف دیگر می گوید تو ... این یک مناقشه.

حالا این مناقشه را فعلاً مناقشه ی ظاهر الصلاحی است تا ببینیم که آیا ...

س:

ج: بله می گوید این مکره علیه است.

س:

ج: خب حالا ما گفتیم بگذاریم برای همین حرف هاست. که کسی بگوید عرف در تطبیق ... در مفاهیم است نه در تطبیق است. مگر گفتیم که چطور باشد؟

س:

ج: بله همه غافل باشند. تطبیقی که همه غافل هستند شارع باید تنبیه بکند. اگر تنبیه نکرد، معلوم می‌شود که خب قبول دارد.

مناقشه‌ی دوم، مناقشه‌ی محقق اصفهانی قدس سره هست که این بیان را به ان قلت، طرح فرموده و قلت فرموده. قلت ایشان این است که حدیث رفع این‌جا را نمی‌تواند شامل بشود و این اثر را بردارد. چرا؟ برای این که فرض این هست که این آقای بایع با این که توره می‌توانسته بکند توجه هم به آن داشته، همه‌ی این‌ها بوده، جداً قصد بیع را کرده، که این نتیجه محقق نشود. قصد کرده آن را، حالا که آن را قصد کرده است درست است ذاتاً بر این الفاظ هم چاره‌ای ندارد ولی الان این واقعاً آمده قصد کرده، این نقل و انتقال را. جداً قصد کرده نقل و انتقال را. بعد از این که خودش إختار که این نقل و انتقال بشود و واقعاً آن را قصد کرده، منت نیست که شارع بیاید بگوید که من علی رغم خواسته‌ی تو می‌گویم نقل و انتقال نمی‌شود. این منت نیست. و حدیث رفع، حدیثی است که بر اساس منت است رفع عن امتی است.

س:

ج: بله دیگر، چون فرض ما این است، که این آقا قصد کرده، قصد کرده یعنی واقعاً می‌خواهد محقق بشود دیگر.

س: بخاطر این که اکراه است قصد کرده. چرا باید

ج: نه می‌توانست توره بکند قصد نکند.

س: خب عیبی ندارد

ج: احسنتم، حالا نکردی، پس با این که می‌توانستی توره بکنی.

س: حالا نکردم.

ج: مثل این که ... نکرده مثل این می‌ماند که این‌جا می‌توانست بلند شود برود، به دوستانش بگوید بروید جلوی این ظالم را بگیرید، هیچ کاری نکرد، تفصی برایش ممکن بود به غیر توره، در آن‌جایی که به غیر توره تفصی برایش ممکن است می‌آید معامله می‌کند، معامله‌اش درست است یا باطل است؟ خب می‌گویید درست است دیگر. می‌گویید درست است، حالا این‌جا.

س: نه بخاطر این که مخالف امتنان است صحت، ما آن‌جا می‌گوییم درست است بخاطر عدم صدق اکراه، توی این‌جا آقای اصفهانی می‌گوید بخاطر این که حالا که قصد کردی

ج: خب حالا می‌گوییم اکراه صادق است.

س:

ج: بله اکراه نسبت به جزء صادق است. اما رفع حکم آن منت است؟

س: بله.

ج: نه اکراهی موجب رفع حکم می‌شود که ...

س: این ملازمه با رضای معاملی ندارد.

ج: چرا ندارد؟ پس قصد جدی کرده.

س: نه مثل همان‌جا که مثال می‌زدید می‌فرمودید که آقا راه دارد منتها می‌خواهد فرض بفرمایید که تبلیغ می‌آید. این ملازمه ندارد که به آن نتیجه راضی است. یعنی در واقع این ...

ج: رضایت که بالاخره ...

س: رضایت معاملی که دارد.

ج: دارد.

س: رضایت معاملی که دارد ادله‌ی اکراه می‌گیرد شما می‌خواهید بگویید خلاف امتنان است کجا خلاف امتنان است؟ آقا همان حالتی که تفصّی به غیر توره هست ما می‌گوییم چرا بر نمی‌دارد ادله‌ی اکراه را؟ بخاطر این که اصلاً اکراه نیست در حالت تفصّی، دلیل این است نمی‌گوییم بخاطر این که شما این را خواستید قصد بکنید، حالا که خواستید قصد بکنید در حالی که تفصّی داشتی، پس حالا که قصد کردی، و بیع را انجام دادی، اگر شارع بخواهد بگوید این کاری را که شما می‌خواستید بکنی را من برداشتم خلاف امتنان است استعداد که این نبود، من یک کسی آمده روی گُرده‌ی من سوار است و شرط تحقق اکراه هم اگر خاطر شریف باشد این بود که قطعاً من این شیء را به آن رغبت نداشته باشم. شرط تحقق اکراه این بود که مطلوب فی نفسی من نباشد لولا توعید آن طرف. شرط بود دیگر. شرط تحقق اکراه اول بحث اکراه این بود که خودم نخواهم این کار را انجام بدهم، لولا اکراه این، پس قطعاً رضا و طیب نفسی نیست. رضای معاملی هست بله. اما خلاف امتنان است برداشتن آن؟ نه. این حرف آقای اصفهانی یعنی چی؟ خلاف امتنان است؟ یا خلاف امتنان نیست.

ج: می‌فرمایند «حيث إنّ رفع الاثر للمنة، فمع قصد البيع الحقيقي لخصوصية طبعية لا منه في رفع اثر السبب و إنّ كان بذاته ممّا لا بدّ منه» این لخصوصية طبعية که وقتی می‌گوید بعث، اشتريث و توره نمی‌کند در معنای دیگری استعمال نمی‌کند، طبع آن این هست که می‌خواهد با این آن نتیجه محقق بشود.

س: یعنی مکروه نیست مکروه نیست آن بیع؟

ج: عرض می‌کنیم.

چرا، سبب آن، یک جزئی از سبب آن بله مکروه علیه است. ولی این‌جا با این که مکروه علیه یک جزئی از سبب، اما این اراده کرده دیگر، می‌توانست قصد نکند، اراده کرده که منتقل بشود. نمی‌گوییم الان در اثر این که این اراده کرده اکراه بر جزئی از سبب منطبق نیست. می‌گوییم هست درست است ذات این الفاظ را باید بگوید، اما این الان اراده کرده که با همین الفاظی که چاره‌ای و مغفّری ندارد، آن مضمون، آن عقد، آن بیع، آن شراء، آن طلاق، آن محقق بشود. اراده کرده آن را دیگر، فرض است که اراده در این می‌کند. اگر

اراده نکرده محقق بشود که پس توریه کرده. این که می‌گوییم توریه نکرده، یعنی واقعاً قصد همین معنا را کرده. آن وقت شارع حالا بیاید بگوید چی؟ بگوید من درست است که این‌جا تو قصد کردی و می‌خواهی محقق بشود ولی من می‌گویم نه، چون مکروه است اثرش را برداشتم. این چه منتهی هست بر این آقا؟ که قصد کرده و می‌خواهد محقق بشود. این فرمایش ایشان است.

شیخنا الاستاد حائری قدس سره در ابتغاء الفضيلة فی شرح الوسيلة، ایشان همین مطلب محقق اصفهانی را افاده فرموده مع یک اضافه‌ای. ایشان فرموده «لو نوى البایع حصول البیع جداً» جلد دوم، صفحه 136. «لو نوى البایع حصول البیع جداً مع فرض توجه الى عدم كونه مورداً للاكراه» یعنی می‌داند بیع به معنای واقعی آن، بیع واقعی مورد اکراه نیست. چون آن نمی‌تواند به چنین چیزی اکراه کند، من می‌توانم قصد نکنم آن را. «و عدم عروض الدهشة عليه» جوری هم نشود که دست و پای خودش را گم کند و نداند و خیال بکند که بله، «فلا محالة لا يكره اللفظ ايضاً» اضافه‌ای آن همین‌جا هست، این که اصلاً لفظ برای او مکروه هم نیست. خود این لفظ هم حتی، پس اصلاً حدیث رفع نمی‌تواند بگوید چون موضوع ندارد.

س: اصلاً مکروه نیست.

ج: بله در این صورت اصلاً این لفظ مکروهش نیست.

این قسمت اضافی هست که ایشان دارند که البته حالا این مناقشه‌اش را عرض خواهیم کرد.

«و لو فُرض كراهته للفظ ايضاً فرفع الاثر عنه مع أنَّ حصول المعاملة مورداً لتعلق غرضه و لو فی فرض الاكراه على اللفظ» حتی در همین جایی که اکراه بر لفظ شده ولی مورد تعلق غرضش است که این بیع محقق بشود اراده کرده او را، «بحیث لا یبرید عدم وقوع ما یظهر وقوعه من لفظه» ما یظهر وقوعه من لفظه چیست؟ این هست که این بیع محقق بشود. این اراده نکرده عدم وقوع این را. این «و لو فُرض كراهته للفظ ايضاً فرفع الاثر عنه» با توجه به این امور، «خلافٌ للامتنان على المکره» این خلاف امتنان است. این یک خرده بالاتر از حرف آقای اصفهانی است. او می‌گوید که منتهی در آن نیست. این می‌گوید اصلاً خلاف امتنان است. یک خرده غلیظ‌تر است دیگر، یک وقت منتهی نیست حالا آن خلاف هم ولی یک وقت نه، اصلاً خلاف امتنان است. یعنی جلوی یک کاری که یک کسی بخواهد بکند را شما می‌گیری. بعد می‌فرمایند که «و نقص لغرضه الحاصل له بالطبع من غیر أن يكون ناشئاً من توعید الضرر» یعنی این که آمده اراده کرده از باب توعید ضرر مکره نیست از آن که راه مخلص دارد. می‌تواند قصد نکند، این که می‌آید قصد می‌کند پس منشأ این که حالا دارد معامله را انجام می‌دهد توعید او نیست. توعید او که فرار برای آن وجود دارد برای این که قصد نکند، پس الان که آمده قصد کرده این شارع بیاید بگوید ولو تو قصد کردی، و تحقق این معامله هم مورد غرض تو هست، بالاخره انتخاب کردی او را، می‌خواهی محقق بشود؟ من می‌گویم نه.

س: اگر قصد بکند چون می‌داند که شارع برمی‌دارد این فرض آقای اراکی رو آن تمرکز نمی‌کنند. قصد می‌کند چون می‌داند که شارع با همان مکانیزمی که ایشان توضیح داد برمی‌دارد این ملازمه‌ای ندارد در این صورت. یک موقع من قصد می‌کنم چون رضا دارم، خب این بله، خلاف امتنان است ولی یک موقع قصد می‌کند نمی‌خواهد چون

می‌دانم قصد هم که بکنم شارع به ظاهر آن اصوات مکره هستم. این را جواب ندادند.

ج: این هم فرمایش ایشان.

خب دو تا بخش داشت فرمایش ایشان، یکی همان بخش تتمه‌ی کلام ایشان بود که نظیر فرمایش محقق اصفهانی بود، حالا یک خرده غلیظ‌تر، یکی هم صدر کلام ایشان بود، که اصلاً در این صورت ایشان فرمود نسبت به لفظ کره هم ندارد لامحالة. عرض می‌کنم که خب آن قسمت اول متوقف بر فرمایشی است که ما قبلاً از آقای حکیم نقل می‌کردیم که ایشان اُکره را از ماده‌ی همان ظاهر باب افعال کرده که آورده فی الکُره، که باید مکروه آن بشود ولی گفتیم که نه این‌جوری نیست اکراه معنای آن آورده فی الکُره نیست بلکه همین است که یک مسلطی، یک ظالمی بیاید بگوید این کار را بکن، ولو آن کار را هم خیلی دوست دارد. اما همین که تحت فشار آن هست که اگر نکنی، فلان عقاب را به تو وارد خواهد کرد، این همین اکراه است و لازم نیست خود آن عمل مکروه علیه مورد کراهت شخص باشد، قبل لازم نیست مورد کراهت باشد به اکراه آن هم لازم نیست مورد کراهت واقع بشود. که توضیح این گذشت و مرحوم امام هم توضیح دادند این‌ها را. بنابراین نه این که ایشان می‌فرمایند که لا محالة این‌چنین است نه، این کراهت صادق است ولو این که از آن الفاظ ناراحت نباشد ولی الان دارد به او می‌گوید که اگر انجام ندهی می‌کشم تو را یا فلان ضرر را به تو وارد می‌کنم. به همین اکراه صادق است و این مقرّی از این لفظ ندارد.

و اما از نظر این که آیا این خلاف مَنّت است یا منت نیست؟ محقق حائری دام ظلّه در فقه العقود همین فرمایش آقای عزیزی را فرموده. فرموده است که این جواب کامل نیست که محقق اصفهانی دادند، که حالا این‌ها از محقق حائری خبر نداشتند دیگر حالا آن موقعی که ایشان می‌نوشته این جاها چاپ هم نشده بود.

می‌فرمایند برای این که ممکن است این بایع در اثر این که می‌گوید خب شارع که برداشته حالا، ما قصد می‌کنیم. قصد می‌کند. حالا این‌جا در این صورتی که می‌آید قصد می‌کند اعتماداً و اِثْکالاً بر این که چون جزء سبب اکراهی شارع اثر را بر او بار نمی‌کند، اگر شارع بیاید واقعاً بگوید برداشتم، این مَنّت نیست؟ یا این‌جا بگوید شارع نه حالا دیگر من یقه‌ی تو را می‌گیرم می‌گویم باید اثر را بار بکنی. پس بنابراین این جوابی که آقایان دادند کامل نیست برای همه‌ی صور. بله یک صورتی ممکن است ولی برای همه‌ی صور این جواب، جواب کاملی نیست. خب این‌جا می‌گوییم که منت هست برای این که شارع بردارد.

البته این‌جا یک مشکله‌ای، یک عویصه‌ای تقریباً وجود دارد که حالا آقایان هم مطرح کردند که این تصویر این که یک کسی بیاید قصد جدی بکند با این که می‌داند، اصلاً این متمشی می‌شود قصد جدی؟ این‌جا الان داریم این فرض را می‌کنیم دیگر، می‌گوید بر اساس این که شارع گفته اثر را برداشتم، من قصد جدی می‌کنم، خب چطور متمشی می‌شود قصد جدی؟ قصد جدی مال جایی است که مثلاً مسئله را نمی‌داند خیال می‌کند باید بفروشد دیگر. یا استاد آقای حائری قدس سره در همان ابتغاء الفضیلة مثال‌هایی می‌زنند برای این که قصد جدی چطور مثلاً می‌شود متمشی بشود. می‌گوید حالا که دارند می‌فروشند بالاخره ما این پول را که می‌گیریم اقلاً معامله‌ی ما درست باشد. پول را بتوانیم مصرف بکنیم. یا خیلی آدم دگردوستی هست می‌گوید آن مبتلای به حرام‌خوری نشویم. و الا چه جور قصد.... این یک مشکله‌ای است که این‌جا حالا هم در کلمات محقق عراقی دست

و پا زدند که حالا ...

س: توره را هم بستگی دارد که این جا چه معنا بکنیم؟ طبق بعضی از معانی توره، یک مقداری تصویر آن آسان تر است که بگویم توره یعنی در واقع آن تقابل بین توره و کذب و این که چه جور تصویر بکنیم اگر بگویم آقا همین که در واقع قصد کرده که با این الفاظ ادا بشود این را اگر بگویم توره نیست.

ج: چی؟

س: یعنی می خواهم بگویم تصویر توره با آن عویصه ای که می فرمایید یک مقداری هم بستگی به معنای توره دارد دیگر؟ که توره را چه تصویر بکنیم؟ که غیر از آن توره نباشد.

ج: توره نباشد این هست که قصد معنا را بکنیم.

س: نه می خواهم بگویم توره ... خب فرمودید دو تا مبنا در توره داریم دیگر، یک مبنا این هست که ...

ج: ما گفتیم مثال است. ولو توره معنایش آن باشد، ولی توره ای که این جا می گویند یعنی مخلص پنهانی، که ولو این که معنا را اصلاً قصد نکند، فقط مثل کسی که می خواهد بگوید مثلاً می گوید بعث مرکب من باب عین و تاء. معنا را قصد نمی کند که. این جوری بگوید بعث. این هم داخل می شود که ما می خواستیم بگویم که این صورت هم داخل در این توره که این جا گفته می شود که حالا حتماً آن معنای توره ای که حال بحث در آن هست که کذب است یا کذب نیست؟ لازم نیست آن. مثلاً استعمال کرده باشد یا استعمال نکرده باشد.

خب عبارت ایشان را هم عرض بکنیم که فرموده «هذا المقدار من الجواب لا يكفي لردّ ذاك البيان إذ لقائل أن يقول إذا قصد المعنى الحقيقي بعد أن كان مكرهاً على أصل اللفظ لا لرغبة في حصول النتيجة بل لاعتقاده بأنّ ذاك الاكراه كافٍ في المنع عن حصول النتيجة مثلاً، فهنا لرفع الاثر امتناناً، فلماذا لا يُرفع؟ می تواند کسی این جوری بیاید بگوید. که عرض کردم البته تصویر این که ما بگویم اراده ای جدی دارد و قصد جدی وقوع معامله می کند، اتفاقاً برای این که چون باطل است. چون باطل است من قصد جدی می کنم. آخر قصد جدی این جا مقصود این نیست که لفظ را در معنا استعمال می کنی که. بله یک وقت اصلاً لفظ را در معنا استعمال نمی کند، یک وقت می گویم حالا استعمال هم بکند چه اثری دارد؟ خود آدم بخواهد لفظ را در معنا استعمال نکند یک مؤونه دارد کأنّ. برای ماها مؤونه چون طبعاً این است که این لفظ این معنا را دارد، خب دارد در آن استعمال می کند. بخواهد در آن استعمال نکند یک مقداری مؤونه دارد. اما اراده ای جدی که این آقایان می گویند، می گویند این خلاف امتنان است این است که واقعاً قصد تحقق آن نتیجه را کرده، آن مُنشأ را کرده. آن وقت این اِتِّكَاء بر این که چون باطل است من جداً قصد آن را می کنم. این یک مقداری تصور آن، یعنی این یک صورت نیشقول، اگر هم باشد یک صورت نیشقولی است. اگر بتوانیم این را هم تصور بکنیم.

این هم فرمایش محقق اصفهانی در جواب شیخ الاستاد قدس سرهما و اما جواب سوم و چهارمی هم هست از امام رحمه الله و خود محقق حائری دام ظلّه که ان شاء الله جلسه ی بعد.

و صلى الله على محمد و آل محمد.